

# سلطان محمد خدا بنده « الجایتو » و تشیع امامی در ایران

(به ضمیمه رساله فوائد الجایتو)



تذکره  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تصویر روی جلد : یکی از نقش های به کار رفته در عمارت سلطانیه  
۲۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# **سلطان محمد خدابنده «الجایتو» و تشیع امامی در ایران**

(شرح چگونگی شیعه شدن سلطان محمد خدابنده)

(سلطنت از ذی حجه ۷۰۳ تا رمضان ۷۱۶ هجری)

به ضمیمه رساله «فوائد الجایتو»

در اثبات امامت امام علی علیه السلام

و علل گرایش وی به تشیع از زبان خودش

رسول جعفریان

الجایتو و تشیع امامی در ایران  
(به ضمیمه رساله فواید الجایتو)

مؤلف: رسول جعفریان

ناشر: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

قم، دورشهر، کوی ش ۱۷، تلفن ۷۷۳۳۰۲۵

تیراژ ۲۰۰۰

مهرماه ۱۳۸۰

چاپخانه اعتماد

## فهرست مطالب

- گرایش اولجایتو به مذهب تشیع امامی..... ۷
- الف: گزارش ابوالقاسم قاسانی ..... ۹
- ب: گزارش حافظ ابرو..... ۱۴
- ج: گزارش‌های دیگر..... ۱۹
- نقش علامه حلی در تشیع اولجایتو..... ۲۱
- نقش تاج‌الدین آوی ..... ۲۵
- نقش شیخ حسن کاشی در تشیع خدابنده..... ۲۷
- مخالفت با تلاش سلطان خدابنده برای رواج تشیع..... ۲۹
- کتیبه‌های شیمی از روزگار الجایتو..... ۳۴
- تشیع اولجایتو به روایت خودش..... ۳۷
- رساله فواید الجایتو ..... ۴۱
- چرا شیعه شدم؟..... ۴۵





## گرایش اولجایتو به مذهب تشیع امامی<sup>۱</sup>

سلطان محمد خدابنده یا خربنده<sup>۲</sup> معروف به الجایتو - به معنای فرخنده - (سلطنت از ۷۰۳-۷۱۶) نخستین سلطان امامی مذهب است که در سطحی گسترده و وسیع به نشر تشیع مذهب اثنا عشری همّت گماشت؛ اما به دلیل آن که تشکیلات دولت ایلخانی<sup>۳</sup> بر مبنای تسنن بنا

---

۱. انگیزه نگارش این نوشتار آن بود که پس از انتشار مجلد دهم دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ضمن مرور بر آن، به مدخل «اولجایتو» رسیدم. زمانی که مطالب مربوط به مذهب وی را خواندم، احساس کردم که در حق این سلطان شیعه مذهب دانشمند ستم شده و سخن ناصواب برخی از منابع سنی متعصب برای تحریف و تخریب علائق شیعی امامی وی، مبنای قضاوت قرار گرفته است. دقت بیشتر نشان داد که مع الاسف مؤلف، به منابع متعدد کهن مراجعه نکرده و به متون و تحقیقاتی که در این باره نشر شده، توجهی نفرموده‌اند. به همین دلیل، ضمن کوششی نه‌چندان فراگیر، برای روشن تر شدن بهتر مطلب، دست به نگارش این وجیزه زدم. امید که مقبول خداوند متعال واقع شود.

۲. در باره رواج این لقب در روزگار خود وی بنگرید: مسائل عصر ایلخانان، (منوچهر مرتضوی)، صص ۲۲۵-۲۲۶

۳. دولت ایلخانان که مغولان از نسل هولاگو خان بودند، از سال ۶۵۴ در ایران مستقر شده و دولتشان تا سال ۷۳۶ ادامه یافت. طی این سالها، هولاگو تا سال ۶۶۳، آباخان تا سال ۶۸۰، احمد تکودار تا سال ۶۸۳، ارغون شاه تا سال ۶۹۰، گیخاتو تا سال ۶۹۴، غازان خان تا سال ۷۰۳، الجایتو تا سال ۷۱۶، و ابوسعید بهادر تا سال ۷۳۶ حکومت کردند.

شده بود، و سنیان نفوذ فراوانی در آن داشتند، مخالفت‌های فراوانی با سیاست مذهبی او صورت گرفت که در نهایت وی را وادار به عقب نشینی کرد؛ گرچه خودش، همچنان به مذهب تشیع مؤمن و وفادار ماند. دشواری دیگر در ناکام ماندن تلاش‌های وی برای رواج مذهب امامی، آن بود که پس از وی، فرزندش ابوسعید<sup>۴</sup> به هر دلیل، بر همان مذهب تسنن باقی ماند. پس از وی دولت ایلخانی رو به زوال رفت و هر گوشه‌ای از کشور پهناور و کهن ایران در اختیار امیری قرار گرفت. از آن جمله دولت سربداران در خراسان پدید آمد. به طور کلی، در دو دهه پایانی قرن هشتم دولت تیموری در ایران شکل گرفت و از آن پس تاروی کار آمدن صفویان، بیشتر مناطق به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شد. در تمام این مدت تلاش جدی دیگری در نشر تشیع در سطح سیاست رسمی کشور صورت نگرفت.

مورخان عصر نخست صفوی، به این حقیقت که میسر شیعه شدن ایرانیان به طور گسترده و در حد سیاسی، از زمان سلطان محمد خدابنده ایلخان مغول بوده، واقف بوده‌اند و معمولاً در یاد از شاه اسماعیل صفوی و تلاش وی برای نشر تشیع، از خدابنده هم یاد کرده‌اند. این مطلب در آثاری مانند خلاصه التواریخ<sup>۵</sup> و برخی از کتاب‌های دیگر تاریخ صفوی آمده است. برای نمونه، نویسنده فصول الحق می‌گوید که چون او (محمد خدابنده) به جوار رحمت حق واصل شد، شیعه متواری کنج خمول شده، تقیه شیوه خود نمودند تا آن که

۴. وی یازده ساله به سلطنت رسید و تا سال ۷۳۶ سلطنت کرد. آشکار است که کسی که در

این سن به سلطنت برسد، آلت دست وزیران و امیران خواهد بود.

۵. خلاصه التواریخ، (قاضی احمد قمی، تهران، ۱۳۵۹) ج ۱، ص ۶۴

پادشاه فریدون جاه ... شاه اسماعیل الصفوی الحسینی ظهور نمود.<sup>۶</sup> میان تلاش‌های این دو پادشاه در این زمینه، نزدیک دو بیست سال فاصله افتاد.

آگاهی‌های فراوانی در بارهٔ علل گرایش خدابنده به مذهب تشیع در دست است که در منابع معاصر وی و پس از آن آمده و به اندازه کافی می‌تواند چگونگی این تحول مذهبی را در وی و در بخشی از جامعهٔ ایرانی آن روزگار نشان دهد. در اینجا مروری بر آنچه که مورخان کهن در این باره آورده‌اند، خواهیم داشت.

#### الف: گزارش ابوالقاسم قاسانی

یکی از نخستین گزارش‌های تاریخی در بارهٔ علل گرایش سلطان به مذهب تشیع، گزارشی است که تاریخ نویس رسمی الجایتو، ابوالقاسم عبدالله بن محمد قاسانی در این باره نوشته است.

تصویری که قاسانی در بارهٔ اختلافات حنفی و شافعی - که قرن‌ها بود در ایران وجود داشت - در حضور سلطان محمد خدابنده به دست داده، به نوعی در تمایل سلطان به مذهب تشیع مؤثر واقع شده است. قاسانی گزارش خود را به گونه‌ای آورده است که نشان می‌دهد، شاه از شدت درگیری دو فرقهٔ حنفی و شافعی سخت رنجیده است. وی شاهد آن بوده است که اصحاب هر یک از این دو فرقه بر ضد یکدیگر رأی داده و همدیگر را محکوم می‌کنند. عصبانیت او لجایتو از این اختلافات به حدی رسید که اظهار داشت: «این چه کاری بود که ما کردیم و یاساق و ییسون چنگیزخان بگذاشتیم و به دین کهنهٔ عرب در آمدیم که به هفتاد

۶. نک: فهرست کتابخانهٔ مجلس، (عبدالحسین حائری) ج ۱۰، ص ۲۱۶۸.

و اند قسم موسوم است و اختیار همه این دو مذهب به این فضااحت و رسوایی که در یکی با دختر نکاح و در دیگر با مادر و خواهر زنا جایز است»<sup>۷</sup>!

در این زمان، قلب شاه از این وضعیت آشفته شده «میان اقرار و انکار و رغبت و نفرت و عزم و فسخ ایمان و اسلام تکاپوی و جستجو می کرد». با این حال، بازگشت از اسلام برای وی آسان نبود؛ چرا که سالها برای پذیرش اسلام با خود کلنجار رفته بود. وی خودش می گفت: «بسیار زحمت و کلفت در دین اسلام کشیده ام؛ ترک اسلام نمی توانم کرد»<sup>۸</sup>.

به گزارش قاسانی، در این وقت، برای الجایتو، علل گرایش غازان خان را به مذهب شیعه بازگو کردند. شاه پرسید: مذهب شیعه کدام است؟ وقتی از رفض برای وی گفته شد، ابتدا تحاشی کرد، اما کسی که با وی سخن می گفت از فرصت استفاده کرده گفت که تفاوت این مذهب در آن است که «کسی رافضی باشد که در یاساق مغول بعد از چنگیزخان، اورق او را قایم مقام او می داند و مذهب سنت این که، امیری را به جای او سزاوار می داند».

در این میان، یکی از علویان که از سیاستمداران وقت نیز بود، تلاش کرد تا سلطان را در این جهت راهنمایی کند. به نقل قاسانی «سید تاج الدین آوجی [آوی] که از جمله اخلاط این معجون بود، با جمعی از ائمه شیعه به شرف بندگی پادشاه جهان پناه رسید و به اتفاق او را بر

۷. تاریخ الجایتو، ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاسانی، (به کوشش مهین همبلی، تهران،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ ش.)، ص ۹۸

۸. همان، ص ۹۹

رفض تحریض و ترغیب می نمودند».<sup>۹</sup> مقصود وی از «ائمه شیعه» علمای شیعه است که در رأس آنها، علامه حلی قرار داشت که در ادامه از نقش او یاد خواهیم کرد. به هر روی، به گزارش قاسانی، این بحث به جایی نرسید و حوادث جاری شاه را از تصمیم‌گیری باز داشت.<sup>۱۰</sup>

اندکی بعد، گذار شاه به بغداد افتاد و از آنجا به زیارت مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. در آنجا «شب را عارضه‌ای دید بشارت دهنده و رغبت انگیزنده به خلاص و نجات». بامداد آن روز شاه «مذهب شیعه را اختیار کرد و گفت: ای اصحاب و نوکران! هر که از شما با من در این طریقت و عقیدت موافقت نماید فبها، و هر که طریق مخالفت و مابینت سپرد، بر وی هیچ حرج و اعتراض نیست؛ منصب اعمال خود به سلامت بگذارد و به سلامت برود. بعضی به سبب زوال جاه و مال موافقت نمودند و بعضی از برای تقلید اعتقاد آباء و اجداد و انکار عوام ظاهر خلاف باطن فرامودند». بدین ترتیب بود که «فرمان نفاذ یافت تا تغییر خطبه کردند و نام صحابه کبار و ائمه ابرار از خطبه طرح کردند و نام علی و حسن و حسین ثبت، در جمله اعمال عراق عرب». بدین سان سکه هم به نام دوازده امام ضرب شد و «در همه ممالک ایران و شیعه، در بانگ نماز حیّ علی خیر العمل بیفزودند».

طبعاً در این هنگام، سنیان برآشفتنند و از هر جهت تلاش کردند تا تلاش‌های سلطان را خنثی کنند. بخشی از این تلاش‌ها، در جهت هجو مذهب شیعه بود که قاسانی به آن اشاره کرده است. وی دو بیت شعر یکی از سنیان در نقد شیعه، و دیگری پاسخ شیعیان به آن شعر آورده که

۹. ابن تاج الدین پس از آن به قتل رسید.

۱۰. تاریخ الجایتو، صص ۹۹-۱۰۰

خواندنی است. شعر سنیان این است:

کرده زنا را متعه نام، بسته زبان را همچو دام

داده صلا در خاص و عام، حی علی خیر العمل

پاسخ شیعیان به آن شعر چنین است:

انصاف ده بهر خدای، حیّ علی در دین ما

بتر بود ای خواجه یا «لَفّ الحریر علی الذکر»<sup>۱۱</sup>

گزارش جالب قاسانی ادامه می‌یابد. الجایتو برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر، از علمای شیعه عراق عرب و برخی از عالمان سنی می‌خواهد که در حضور وی به بحث و گفتگو در باره حقانیت تشیع و تسنن بپردازند. «فرمان نفاذ یافت؛ از اطراف ممالک ایران ائمه شیعه حاضر شدند.» مهم‌ترین این عالمان، علامه حلی بود که پس از آن چند سال با سلطان رفت و آمد داشت. به نقل قاسانی «از شهر [حله] جمال‌الدین مطهر که مردی فقیه دانشمند است، مشارالیه در [علوم] ایمانی و یونانی متعین و متبحر و پسرش فخرالدین، و جمال‌الدین ورامینی و سنجار از شهر سنجار و غیرهم». از میان عالمان حاضر علامه پسند شاه افتاد، آن گونه که «پادشاه از زمره ایشان جمال‌الدین مطهر را پسندید و به ملازمت خود اختیار کرد و باقی را با وطن مألوف اجازت انصراف داد، و در همه اوقات با جمال‌الدین بن مطهر در مناظره و مباحثه مسائل اصول کلام و فقه بودی چنانکه در خاطر پادشاه ثابت و راسخ شد که جز علی و اهل بیت او از استخوان و اروغ رسول صلی الله

۱۱. همان، صص ۱۰۰-۱۰۱؛ اشاره به قول منسوب به ابوحنیفه که در وقت ضرورت، زنا را با پیچیدن ذکر در پارچه حریر جایز دانسته است.

علیه وآله نبودند و باقی صحابه بیگانه».<sup>۱۲</sup>

الجایتو به جستجو و تحقیق خود در باره مذاهب ادامه داد. وی در مجالس بحث علما حاضر می‌شد و از مسائل اختلافی میان شیعه و سنی پرسش می‌کرد. قاسانی بخشی از مذاکرات و سؤالات شاه را از علامه آورده است. یکی از پرسش‌های او از مذاهب چهارگانه فقهی و ارتباط آن مذاهب با صحابه بود. علامه با پاسخ طولانی خود به وی نشان داد که این چهار مذهب ربطی به صحابه ندارد. همگی این افراد در قرن دوم زندگی می‌کردند، عباسیان از آنان حمایت کرده، و مذاهب آنها را رسمیت بخشیدند «و خود را طایفه ناجیه و اهل سنت و جماعت نام نهادند و هر که غیر ایشان بود او را گمراه و ضال و مضل و غاوی و مغوی خواندند.»

علامه همچنین، به شرح سیاست عباسیان در برخورد با شیعه پرداخته است، و این که «و بعد از انقلاب دولت ایشان و نوبت خلفای آل عباس، دوستان و محبان علی و اهل بیت نبی را رافضی و غالی و قرمطی خواندند و ایشان را برای تصدّر به خلافت در میان مسلمانان خوار و بی‌مقدار کردند و از حق تعالی شرم و از رسول خلق آزرم نداشتند تا عاقبت به حق خود رسیدند و به آنچه کرده بودند، سزای خود دیدند.»<sup>۱۳</sup>

قاسانی، همچنین از سؤال شاه از نظام الدین عبدالملک شافعی - عالم سنی دربار و قاضی القضاة مملکت - در باره اصول و فروع دین اسلام و مذاهب و طریق مختلف پرسش کرد. وی برای هر فرقه‌ای از

۱۲. تاریخ الجایتو، ص ۱۰۱

۱۳. همان، ص ۱۰۳

جمله مرجئه، قدریه، معتزله و شیعه چندی سطری برای او شرح داد. پس از آن، در فروع نیز، مذاهب چهارگانه فقهی را معرفی می‌کند. به هر روی شاه از مباحث علامه خشنود گشته، از شنیدن آن سخنان «رخ پادشاه جهاندار چون گل به هنگام بهار بشکفت». از آن پس است که «لاجرم درگاه او پیوسته به زمره علمای رافضی و فضلا و فرقه ادبا و حکما مملو و محشو بودی».

قاسانی سپس از ایجاد مدرسه سیاره<sup>۱۴</sup> یاد کرده و این که چند کرسی برای چند تن از عالمان در آن وجود داشت که یکی هم متعلق به «جمال‌الدین مطهر حلی و پسرش فخرالدین» بود.<sup>۱۵</sup> البته بسیاری از عالمان، فقیهان و فیلسوفان سنی مذهب نیز در دستگاه ایلخانی حضور داشتند،<sup>۱۶</sup> و حتی قاضی القضاة وی نیز سنی شافعی بود.

### ب: گزارش حافظ ابرو

حافظ ابرو (م ۸۳۳) روایتی مانند روایت قاسانی در باره تشیع خدابنده آورده است. او در این باره و بویژه نقش علامه حلی می‌نویسد: در اثنای این تحویر امیر طرمطاز (ترمتاس) عرضه داشت که غازان خان که از اعقل و اکمل جهانیان بود، به سبب اعتقادات، میل به مذهب شیعه فرمود؛ سلطان را همان اختیار می‌باید کرد. سلطان فرمود که مذهب شیعه

۱۴. در متن به اشتباه: ستاره

۱۵. همان، صص ۱۰۷-۱۰۸

۱۶. برای نمونه می‌توان به کتاب «نزهة السلطان و جلاء الاحزان» اشاره کرده که در باره فضائل امام شافعی بوده و نویسنده آن را به نام الجایتو و برای وی تألیف کرده است. بنگرید: فهرست میکرو فیلمهای دانشگاه تهران، (محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران) ج ۱، ص ۲۶۴.



کدامست؟ طرمطاز گفت: آنکه به رفض مشهور است. سلطان بانگ بر وی زد و گفت: ای بدبخت مرا رافضی سازی! طرمطاز به تمهید عذر وی مشغول گشت و مذهب شیعه را در سمع سلطان تزئینی داد و او مردی فصیح و محیل بود به تمهیدی تمام تزییف مذهب اهل سنت و جماعت می‌کرد. با سلطان گفت که شیعه آن است که می‌گویند که پادشاهی بعد از چنگیز از آن اروغ [اروق] او باشد و سنی آن است که گویند پادشاهی بعد از چنگیزخان از آن امراء قراجو باشد که نزدیکان چنگیزخان باشند و از این جنس مزخرفاتی [!] چند تقریر کرد<sup>۱۷</sup> و سلطان را در غایت نیکو اعتقادی و میل طبیعت به دین اسلام و متابعت و محبت محمد رسول الله میل بدان طرف شد.

حافظ ابرو ادامه می‌دهد: و در اثنای این حالت سید تاج‌الدین آوجی با جمعی از ائمه شیعه به حضرت آمد و زبان وقیعت در مذهب اهل سنت و جماعت کشیدند، دائماً پادشاه را تحریض کردند و مولانا نظام‌الدین عبدالملک با ایشان نیز به مجادله و مناظره برخاست و با ائمه شیعه بحث کردی و قواعد مزیف ایشان را در نظر پادشاه آوردی و به سمع سلطان گذرانیدی و شیعیان را مالیده داشتی و ایشان را با او کمال معارضه و قدرت مناظره نمودی.

اتفاقاً در آن زمستان به سبب کار اوقاف آذربایجان از حضرت غایب شد و پادشاه در این حال سنهٔ تسع و سبعمانهٔ عزیمت بغداد کرد و چون بدانجا رسید به زیارت مش‌هد علی علیه السلام رفت. اتفاقاً آنجا خوابی

۱۷. از رسالهٔ فواید سلطان خدابنده، در خواهیم یافت که استدلال‌های او برای اثبات امامت امیرمؤمنان نه این کلمات بلکه روایات صحیحی چون حدیث غدیر و سفینه و جز اینهاست.

دید که دلالت می‌کرد در تقویت مسلمانی. چون صورت واقعه با امراء باز گفت امرای متشیع که جمعی میل بدان طریقت داشتند سلطان را تحریض تمام کردند بر اختیار مذهب شیعه و سلطان مذهب شیعه اختیار فرمود و غلوئی عظیم کردند در آن باب، چنان که سلطان با امرا و ایناقان خود مبالغت می‌کردند که تمامت این مذهب اختیار کنند. بعضی رعایت حال سلطان را و بعضی از کم‌اعتقادی و بعضی بطبع خود مایل بودند، بیشتر آن مذهب اختیار کردند و شیعیان را کار بالا گرفت و امرای سعید چوپان و ایسن قتلغ رحمه‌الله تعالی - در مذهب اهل سنت صلب بودند و هرگز در اعتقاد ایشان هر دو - فتوری ظاهر نشد تا بحدی که امرای دیگر که میل کرده بودند به حضور ایشان در آن حتی مجال سخن نداشتندی، بلکه جماعت سادات و اهل شیعه که ملازم بندگی حضرت بودند، از ایشان خائف بودند و به لطایف الحیل تدبیر، چندان که خواستندی که ایشان را میل بدان طرف پدید کنند میسرشان نشد.

و حکم رفت که در تمامت ممالک ایران زمین تغییر کنند خطبه را و نام صحابه سه گانه رضی‌الله عنهم - از خطبه بیندازند و بر نام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین سلام الله علیهم - اختصار نمایند و تغییر سکه کردند در سنه تسع و سبعمائه از نام صحابه با نام امیرالمؤمنین کردند و حی علی خیر العمل در اذان اظهار کردند و در تمامت ممالک اولجایتو سلطان این معنی منتشر شد الا در قزوین مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت و ائمه آن طایفه را از اطراف طلب داشتند.

شیخ جمال‌الدین حسن بن المطهر الحلی به حضور آمد و او مردی

دانشمند متبحر بود از تلامذه خواجه نصیرالدین و در علوم معقول و منقول مشهور و یگانه جهان و تصنیفات بسیار ساخته و چون به حضرت سلطان آمد دو نسخه به نام پادشاه تصنیف کرده برسم تحفه آورد، یکی **نهج الحق** و کشف الصدق در علم کلام و **منهاج الکرامه** من باب الامامه در مذهب شیعه و این دو کتاب از کتب معظمه آن طایفه است؛ چون به حضرت سلطان رسید سلطان او را و پسرش را مولانا فخرالدین محمدبن جمال الدین سنجاری و غیر هم را اجازت فرمود که به وطن خود رفتند و میان جمال الدین بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در تعظیم او مبالغت نمودی و مباحثات ایشان از جهت استفادات و افادت بودی نه بر طریق جدل و لجاج و عناد؛ و شیخ جمال الدین حسن بن المطهر هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در توقیر و تعظیم صحابه رضوان الله علیهم - مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه ای بد بگفتی منع تمام فرمودی و رنجش کردی و با سلطان سعید خلوات داشتی و پسرش نیز در مجالس حاضر شدی و سلطان را بر محبت صحابه و تعظیم ایشان تحریص فرمودی و کلماتی را که شیعیان متعصب گویند به غایت منکر بودی و منع کردی و به انواع عاطفت و مرحمت از ادراعات و مرسومات و مسامحات در ولایت حله مخصوص شد و تا تاریخ سنه اربع و عشرين و سبعمائه<sup>۱۸</sup> در قید حیات بود.

و سید بدرالدین نقیب مشهور طوس با جمعی سادات ملازم سلطان شد و هر چند از سادات بزرگوار چیزی که لایق منصب و شرف ایشان

نباشد صادر نشده، اما جمعی فتّانان انارت نایره فتنه می‌کردند و مسلمانان را در شهرها زحمت می‌دادند و اهل سنّت و جماعت نیز از این معنا منفعل نشدند و بر اعتقاد پاک و محبت صحابه مصطفی صلی الله علیه و آله و موَدّت اهل بیت و تعظیم امیرالمؤمنین علی و فرزندان او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین - راسخ می‌بودند و هر چند از طرفین تعصّب‌ها قائم شد و به محاجات و محاکات و غیره رسید، اما به جایی نرسید و سلطان سعید از غایت محبّت دین اسلام و دوستی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، دائماً با علما در مناظره و مباحثه می‌بود و اهل علم را رونقی تمام و چنان علم دوست بود که بفرموده به استصواب و فکر خواجه رشیدالدین تا مدرسه سیّاره بساختند از خیمه‌های کرباس و دائماً با اردو می‌گردانیدند و در آنجا مدرّسی چند تعیین فرمود، چنان که شیخ جمال الدین حسن بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک و مولانا نورالدین تستری و مولانا عضدالدین آوجی و سید برهان الدین عبری و قرب صد طالب علم را در آنجا اثبات کردند و ترتیب مآکول و ملبوس و الاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیّا فرمود تا در بندگی حضرت می‌باشند و در سلطانیه در ابواب البرّ مبارک مدرسه انشاء فرمود...»<sup>۱۹</sup>

۱۹. مجمع التواریخ، نسخه ملک، جلد سوم، برگ ۲۳۷؛ مسائل عصر ایلخانان، صص ۲۵۰ - ۲۴۶؛ زبده التواریخ، به کوشش خانابا بیانی، چاپ ۱۳۱۷ ش، صص ۴۹ - ۵۱؛ چاپ

## ج: گزارش‌های دیگر

احمد بن حسین بن عالی کاتب (متوفای پس از ۸۶۲) نویسندهٔ تاریخ جدید یزد در قرن نهم می‌نویسد: ... و او [خدابنده] علما را بطلبید و تحقیق مذاهب کرد و علمای ائمهٔ اربعه با یکدیگر بحث‌ها کردند و مولانا جمال الدین مطهر از فحول علمای شیعه بود و مجتهد. و سلطان محمد میل مذهب شیعه داشت. ابن مطهر بر ائمهٔ اربعه فائق آمد و سلطان محمد مذهب شیعه اختیار کرد و بفرمود که داغی بساختند و نام ابوبکر بر سر داغ نقش کردند و موالی سنت و جماعت را فرمود که داغ بر پیشانی نهادند و خطبه و سکه به نام دوازده امام کرد و تمام بلاد به حکم ضرورت متابعت کردند مگر اهل اصفهان که مولانا نظام الدین اسحاق منع فرمود. این خبر به سلطان رسید. بفرمود تا مولانای مشارالیه را محبوس کردند و به تبریز بردند و او با علما بحث کرد و ایشان را ملزم گردانید. سلطان قهر کرد و بفرمود که او را بسته در شیرخانه انداختند. شیران او را مضرت نرسانیدند! سلطان دست از او بازداشت.<sup>۲۰</sup> این گزارش به همین صورت اغراق‌آمیز در منابع دیگری هم آمده است.

در این نقل، به قاضی نظام‌الدین ابواسحاق محمد بن اسحاق معروف به مزهد اشاره شده که سرسختانه در اصفهان، در برابر تشیع مقاومت می‌کرد. در این وقت، متکلمی شیعی با نام تاج الدین عبدالله بن معمار بغدادی به اصفهان آمد و رسالهٔ *مسبار العقیده* را در اثبات حقانیت عقاید شیعه تألیف کرد. پس از خروج او از اصفهان، شیعیان شهر، از

۲۰. تاریخ جدید یزد، (به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷) ص ۷۸

قوام الدین ابوالفضل هبة الله بن محمد بن اصیل الدین خواستند تا آن را به پارسی برگرداند تا بهره برند. به این ترتیب رساله مسبار، با نام مسمار العقیده پارسی برگرداند.<sup>۲۱</sup>

**علاء الدوله سمنانی** هم می نویسد: در آن وقت که پادشاه خربنده رافضی شد، حکم کرد که نام خلفای اربعه در خطبه نگویند و نام دوازده امام گویند. چون ایلچی به اصفهان رفت تا این حکم برساند اینجا شیخی بود دانشمند اهل و من با او نیک می بودمی. او فتنه آغاز نهاد تا ایلچی را برنجانند و ترک ذکر نام صحابه در خطبه نکردند تا کار بجایی رسید که او را به گناهکاری به اردوی بردند و بیم کشتن بود و زیان بسیار از آن به خلق اصفاهان رسید.<sup>۲۲</sup> در جایی دیگری از همین کتاب علاءالدوله چنین تعریف کرده است که: از آن گاه باز که خربنده میل به روافض کرد و سنیان را برنجانید و جمله امرابه موافقت او ترک مذهب حق کردند، امیرچوپان نکرد و مذهب حق را نیز پنهان نکرد و تقویت داد، او را دوست داشته ام.<sup>۲۳</sup>

در **وصاف الحضرة**<sup>۲۴</sup> - که معاصر الجایتو بوده و کتابش را به نام وی تألیف کرده<sup>۲۵</sup> - نیز اشارتی کوتاه به این مسأله شده و آمده است که چون به اهل بیت پیامبر (ص) ارادت می ورزید، فرمود تا بر سکه ها شهادتین

۲۱. این رساله در میراث اسلامی ایران، دفتر دوم (قم مرعشی، ۱۳۷۴) صص ۷۸۳-۸۶۶ به چاپ رسیده است.

۲۲. چهل مجلس علاءالدوله سمنانی، (به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ادیب، ۱۳۶۶) مجلس چهارم، ص ۲۶۱

۲۳. همان، مجلس بیست و یکم، ص ۱۴۹

۲۴. تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار، معروف به تاریخ و صاف الحضرة، از شهاب الدین عبدالله شیرازی (م ۷۳۰).

۲۵. بنگرید: صاف الحضرة (چاپ سنگی)، ص ۵۴۴

بنویسند و اسامی دوازده امام بر گرد شکل مخمس اضلاع مرقوم گردانند.<sup>۲۶</sup>

در روضة الصفا نیز آمده است: «و چون عقیده سلطان محمد خدابنده بر محبت اهل بیت نبی و ولی منطوی بود، فرمان داد تا بر وجوه دنانیر لفظ علی ولی الله را ردیف کلمه لاله الا الله محمد رسول الله گردانیدند و اسامی سامیات ائمه معصومین علیهم السلام را در مسکوکات نقش کردند».<sup>۲۷</sup>

#### نقش علامه حلی در تشیع اولجایتو

فصل مهم در تشیع الجایتو، نقشی است که مورخان برای علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر م ۷۲۶) قائل شده‌اند. در واقع می‌توان گفت این سومین بار بود که تشیع از عراق بر ایران تأثیر می‌گذاشت. نوبت اول تأثیر تشیع عراق بر شهر قم. نوبت دوم تأثیر مکتب مفید و شیخ طوسی بر تشیع شهر ری و جبال ایران و اینک نوبت سوم تشیع حله بر ایران. نوبت چهارم تأثیر تشیع جبل عامل بر ایران عصر صفوی تأثیر گذاشت.

ابن بطوطه روایت تشیع خدابنده را بر عهده علامه حلی دانسته است. وی می‌نویسد که سلطان وقتی کافر بود عالمی رافضی با نام جمال‌الدین بن مطهر با وی مصاحبت داشت. وقتی سلطان مسلمان شد، و مغولان به تبع وی مسلمان گشتند، در تعظیم این فقیه افزود و

۲۶. تحریر تاریخ و صاف، (محرّر عبدالمحمد آیتی، ۱۳۷۲) ص ۳۵۳

۲۷. روضة الصفا، ص ۱۲۶؛ حبيب السیر، ج ۳، ص ۱۹۱ به نقل از مسائل عصر ایلخانان،

وی هم مذهب تشیع را نیک به وی معرفی کرد و بر دیگر مذاهب برتری داده، شرحی از خلافت و صحابت برای وی بازگفت و گفت که علی جانشین پیامبر (ص) بوده نه ابوبکر و عمر.<sup>۲۸</sup>

اقدام علامه حلی در تألیف چند کتاب در زمینه امامت، و اهدای آنها به اولجایتو نشانی از اقدامات این فقیه شیعه در ترویج تشیع در این دوره است. علامه حلی کتاب *نهج الحق و کشف الصدق* خود را به سلطان محمد خدابنده تقدیم کرده است. وی در آغاز عبارت تقدیم‌نامه تصریح دارد که کتاب را «خشیه لله و رجاء لثوابه و طلباً للخلاص من أليم عقابه بکتمان الحق و ترک ارشاد الخلق» تألیف کرده است. در عین حال، در نگارش آن دستور سلطان را مراعات کرده است. او پس از سخن بالا می‌گوید:

و امتثلت فيه مرسوم سلطان وجه الارض، الباقية دولته إلى يوم النشرو العرض، سلطان السلاطين و خاقان الخواقين، مالک رقاب العباد و حاکمهم، و حافظ أهل البلاد و راحمهم، المظفر علی جمیع الاعداء، المنصور من إله السماء المؤيد بالنفس القدسية و الرياسة الملكية، الواصل بفكره العالی الى أسنى مراتب العلی، البالغ بحدسه الصائب الى معرفة الشهب الثواقب، غياث الملة و الحق و الدين «اولجایتو خدابنده محمد» خلد الله ملكه الى يوم الدين و قرّن دولته بالبقاء و النصر و التمكين و جعلت ثواب هذا الكتاب و اصلا اليه.

بطور قطع علامه در برخی از این القاب جدی نبوده و تنها رسم رایج را مراعات کرده است. انگیزه او در تقدیم این کتاب، جز این نبود که سلطان محمد خدابنده به تشیع گرویده و علامه به عنوان



برجسته‌ترین عالم شیعی و وظیفه خویش می‌دید تا به نحوی از این اقدام وی سپاسگزاری کند.

علامه حلی کتاب *منهاج الکرامه* خود را نیز به اولجایتو تقدیم کرده است. او در آغاز آن گفته چنین نوشته است: خدمتُ بها خزانه السلطان الاعظم مالک رقاب الامم، ملک الملوک الطوائف العرب و العجم، مولی النعم، مسدد الخیر و الکریم، شاهنشاه المعظم، غیاث الحق و الملة و الدین اولجایتو محمد خلدالله سلطانه و ثبت قواعد ملکه و شید ارکانه و اُمده بعنایته و الطافه و اُیده بجمیل اسعافه قرُن دولته بالدوام الی یوم القیامة<sup>۲۹</sup> گذشت که این اقدام علامه نسبت به تقدیم کتاب به اولجایتو، دلیلی جز تمایل وی به تشیع نداشته است.

علامه کتاب *کشف الیقین* را نیز به الجایتو تقدیم کرده است. همو *الرسالة السعدیه* خود را هم به یکی از دیوانیان با نام محمد بن علی ساوجی تقدیم کرده است. وی در مقدمه نوشته است: ... برسم المولی، المخدوم الاعظم، صاحب الکبیر المعظم، صاحب دیوان الممالک شرقاً و غرباً، بعداً و قرباً، مالک السیف و القلم، ملجأ العرب و العجم، ملاذ جمیع طوائف الامم، محیی المکارم و الرمم، ممیت البدع و دافع النقم، المؤید بالالطاف الربانیة، المظفر بالعنایات الالهیة، خواجه سعد الملة و الدین، اعز الله بدوام دولته الاسلام و المسلمین، و شید قواعد الدین ببقاء آیامه الزاهرة الی یوم الدین و قرن اعقابہ بالنصر و الظفر و التمکین و ختم أعماله بالصالحات ... بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین.<sup>۳۰</sup>

۲۹. منهاج الکرامه، ص ۶ (تبریز، ۱۳۸۰ ق.).

۳۰. الرسالة السعدیه، ص ۴، در باره مهدی‌الیه نک: الدرر الکامنه، ج ۴، ص ۱۰۱؛ نسانم

این مقدمه نویسی های علامه، اختصاص به کتابهایی دارد که در باره امامت نوشته است، اما در کتابهای فقهی مفصل ایشان، یادی از این قبیل تصدیق نامه ها نیست. به هر روی این فصلی مهم در تاریخ تشیع ایران به شمار می آید؛ چه اغلب این اقدامات در سلطانیه و شهرهای ایران بوده است. وی جلد دوم کتاب *الالفین خود را*، در سال ۷۱۲ در شهر دینور - در نزدیکی کرمانشاه - پایان داده است.<sup>۳۱</sup> اجازه ای نیز از طرف علامه در سال ۷۱۳ در ورامین برای قطب الدین رازی نوشته شده است.<sup>۳۲</sup> در جای دیگری در باره *الالفین الفارق بین الصدق والمین* آمده است که در رمضان سال ۷۱۲ در شهر جرجان، تألیف آن خاتمه یافته و این زمانی بوده که علامه حلی در کنار سلطان اعظم غیاث الدین محمد اول جایتو بوده است.<sup>۳۳</sup>

رساله دیگر علامه، رساله در باره حکمت است که آن را در پاسخ پرسشی است که الجایتو از وی پرسیده است.<sup>۳۴</sup> علامه کتاب *استقصاء النظر* را نیز به نام الجایتو تألیف کرده است.<sup>۳۵</sup> در *ریاض العلماء* نیز مطالبی در باره تأثیر علامه در تشیع الجایتو آمده است.<sup>۳۶</sup> علامه در سال ۷۱۳ اجازه ای به قطب الدین رازی در شهر

الاسحار، ص ۱۱۴، آثار الوزراء، ص ۲۸۳

۳۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه گوهرشاد، (محمود فاضل، مشهد، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۱۳۳

۳۲. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۴۰ و نک: مقدمه غایه المراد، ج ۱، ص ۴۶؛ همچنین اجازه ای دیگر به عالمی دیگر در ۷۰۹ هجری.

۳۳. مکتبه العلامة الحلی، (عبدالعزیز طباطبائی، قم، ۱۴۱۶) ص ۵۳

۳۴. ریاض العلماء، (به کوشش سید احمد حسینی، قم، مرعشی، ۱۴۰۱) ج ۱، ص ۳۷۸

۳۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس، ج ۱۴، ص ۲۲۵

۳۶. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۶۱

ورامین داده است.

اما حکایت سه طلاقه کردن الجایتو همسرش را و ارتباط آن با تشیع وی با فتوای علامه حلی، در منابع دوره ایلخانی نیامده است. گویا نخستین بار این حکایت که به طور شفاهی به آخوند ملا محمد تقی مجلسی رسیده بوده، در *روضه المتقین*<sup>۳۷</sup> که شرح عربی کتاب *من لایحضره الفقیه* است، آمده و سپس در منابع دیگر نقل شده است.<sup>۳۸</sup>

### نقش تاج الدین آوجی [آوی]

به طوری که از عبارات پیشگفته بر می آید، تاج الدین آوجی سهم

۳۷. *روضه المتقین*، ج ۹، صص ۳۰-۳۱. در آن جا این حکایت بلند، اما داستانی آمده است که دلیل تشیع الجایتو آن بود که وی از همسرش خشمگین شد و وی را سه طلاقه کرد. پس از آن در باره *محلل* پرسش کرد. عاقبت کسی گفت: در شهر *حلّه*، فقیهی هست که این طلاق را از اساس باطل می داند. سلطان وی را به رغم اعتراض عالمان دربار، از حله به سلطانیه فراخواند. وقتی وارد دربار سلطان شد، نعلین خود را برداشت و کنار سلطان نشست. دیگران بر وی اعتراض کردند که ادب را مراعات نکرده است؛ چرا که هم نعلین به دست گرفته، و هم کنار سلطان نشسته است. وی در باره نعلین گفت: ترسیده است حنفیان نعلین او را بر بایند؛ چرا که ابوحنیفه نیز نعلین رسول خدا (ص) را ربود. حنفیان حاضر در مجلس از این سخن برآشفتند که ابوحنیفه اساسا در زمان رسول خدا (ص) نبوده است. وی گفت: اشتباه کردم، مقصودم شافعی بود. پس از آن شافعیان برآشفتند و همان پاسخ حنفیان را دادند. همین قصه در باره مالک بن انس و احمد بن حنبل نیز تکرار شد. علامه حلی از پاسخ آنان برای سلطان چنین نتیجه گرفت که اساسا هیچکدام از اینان در زمان پیامبر (ص) و صحابه نبوده اند. اما ما شیعیان فقه و دین خود را از امیر مؤمنان (ع) که سالها با پیامبر (ص) بوده است، گرفته ایم. پس از آن به رد نظریه سه طلاقه کردن پرداخت و در اینجا بود که سلطان شیعه شد و دستور داد تا خطبه و سکه به نام امامان اثناعشر خواندند و زدند.

۳۸. *روضات الجنات*، (خوانساری اصفهانی، قم، اسماعیلیان) ج ۲، ص ۲۷۹؛ *اعیان الشیعه*، (افست سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد) ج ۵، ص ۳۹۹؛ *ریحانة الادب*، (محمدعلی مدرس، قم، افست مرعشی) ج ۴، ص ۱۶۹

بسیاری در گروهش خدابنده به تشیع داشته است. وی به تدریج در مجموعه دستگاه اداری دولت ایلخانی، مورد نفرت برخی از وزرای دیگر قرار گرفته و با توصیه آنان به قتل رسید. مستوفی می نویسد: در ثالث ذی حجه سال مذکور (۷۱۱) سید تاج الدین آوجی را که پیشوای اهل شیعه بود و در رفض غلوی عظیم داشت و الجایتو سلطان را بر مذهب شیعه محرض بود، با پسرش و جمعی دیگر به سبب اتفاق با خواجه سعدالدین بکشتند.<sup>۳۹</sup>

بنا به نقل تواریخ، میان تاج الدین آوجی و رشیدالدین فضل الله وزیر معروف عصر ایلخانی اختلافاتی وجود داشته است. گفته شده است که وقتی تاج الدین مزار ذی الکفل را مسجد کرد، رشید الدین فضل الله که متهم به داشتن عقاید یهودی گری سابقش بود، به مخالفت با وی برخاست. پس از آن به تحریک رشیدالدین، عده ای تاج الدین را به قتل رساندند که این سبب خشنودی حنابله بغداد شدند. پس از آن که الجایتو از خشنودی حنابله مطلع شد، حکم قتل قاضی حنابله را داد که البته بخشوده شد!<sup>۴۰</sup> این مسأله می تواند نشان دهد که ستیان در تحریک سلطان بر ضد تاج الدین نقش داشته اند، گرچه در ظاهر این مسأله ارتباط با مسائل مذهبی نبوده است.

ابن عنبه نسب نگار قرن نهم هجری در این باره توضیحات بیشتری آورده است. وی می نویسد: سید تاج الدین نقیب النقبای تمام ممالک سلطان خربنده (خدابنده) بود. عراق و ری و خراسان و فارس و غیر آن

۳۹. تاریخ گزیده، (به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۴)، ص ۶۰۸

۴۰. نک: الحقائق الزاهنه، (آقابزرگ طهرانی، قم، افست اسماعیلیان) ص ۱۸۶؛ ریاض

العلماء، ج ۷، ص ۳۹

و چون مستولی شد بر سلطان خربنده وزیر رشیدالدین الطیب، قصد او کرد تا او را به قتل آورد. و بعضی گویند که سبب آن بود که در اثنای راه مشهد علی از حله مشهدی هست که می گویند که مشهد ذی الکفل پیغمبر است و جهودان بر آن مستولی بودند؛ پس نقیب تاج الدین ایشان را از آنجا منع کرد و فرمود تا ... آنجا را پاک کردند و رونق اسلام در آن مشهد بادید کرد. و فی الجمله وزیر رشیدالدین اغاری سادات عراق به او کرد و شیعی بسیار از ایشان بر او به سلطان رسانید و در خاطر سلطان سایید که صلاح در آن او و هر دو پسرش را به دست سادات می باید سپردن تاراضی شوند و ایشان او را بخواهند کشت. پس سلطان فرمود تا او را به دست بعضی از اکابر سادات آنجا دادند. و رشید با او مقرر کرده بود که سیدتاج الدین را و فرزندانش بکشند. و این در سنه هفتصد و یازده هجری بود که او را و پسرانش شمس الدین حسین و شرف الدین علی در کنار شط پاره پاره کردند و گوشت او را بخوردند و موی او هر موی به یک دینار به همدیگر فروختند و سبب عداوت عوام بغداد با او آن که او تربیت شیخ جمال الدین الحسن بن مطهر الحلی کرده بود پیش سلطان اولجایتو تا با اهل مذاهب بحث کرد و سلطان در نقل مذهب به تشیع نمود.<sup>۴۱</sup>

#### نقش شیخ حسن کاشی در تشیع خدابنده

شیخ حسن کاشی از علمای کاشانی الاصل است که سالها در آمل زیست کرده، از عالمان، شاعران و فرهیختگان او آخر قرن هفتم و اوائل

۴۱. الفصول الفخریة، (به کوشش جلال الدین محدث، تهران، انتشارات علمی و

قرن هشتم هجری است. وی ارتباط نزدیکی با سلطان خدابنده داشته است؛ به طوری که هم اکنون نیز مرقد وی با گنبد زیبای آن در فاصله چند صد متری گنبد سلطانیه قرار دارد.<sup>۴۲</sup>

یک خبر جالب در باره آشنایی وی با سلطان در تاریخ جدید یزد آمده است. زمانی که سلطان محمد خدابنده به مشهد امیر مؤمنان علیه السلام رفت «درویشی نمدپوش را دید که پشت به قبر امام باز داشته است. سلطان قهر کرد و گفت: تو کیستی؟ آن درویش مولانا حسن کاشی بود. و چون سلطان گفت تو کیستی گفت:

منم که می‌زنم از حب آل حیدر لاف

زجان و دل شده مولای آل عبدمناف

منم که موی وجودم به گاه رزم سخن

شود به کین خوارچ چو رمح نیزه شکاف

منم که خون عروقم ز تف آتش مهر

چو آهوان ختن مشک می‌شود در ناف

منم که مهر ولی الله از دل پاکم

همی درخشد مانند گوهر شفاف

نصیب سینه آن کس بود ولای علی

که مادرش بده باشد درون ستر و عفاف<sup>۴۳</sup>

و این قصیده در بدیهه بگفت و بر سلطان خواند. سلطان محمد یک

۴۲. بنگرید: جغرافیای تاریخی سلطانیه، (محمدعلی مخلصی، تهران، ۱۳۶۹) صص ۸۲-.

۴۳. این قصیده به طور کامل در هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۵۹ و مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۳۵ آمده است.

طشت طلا بدو بخشید و سلطان از مشهد بازگردید.<sup>۴۴</sup>

کتابی با عنوان تاریخ محمدی از وی در دست است که آن را در سال ۷۰۸ هجری یعنی میانه سلطنت خدابنده نگاشته و آن را به سلطان محمد خدابنده تقدیم کرده است.<sup>۴۵</sup> وی که شاعری برجسته بوده است، در نشر معارف شیعی در این دوره، تأثیر قابل توجهی داشته که در مقدمه تاریخ محمدی شرحی بر تلاش‌های وی کرده‌ایم.

افندی در باره شیخ حسن کاشی می‌نویسد: در کار رواج تشیع، مقام وی برابر با محقق کرکی و علامه حلی است، زیرا او حق بزرگی در هدایت مردم و القای دین حق و نشر تشیع دارد، به همین دلیل، عامه، از قدیم و جدید با وی دشمنی کرده او را مبدع تشیع در دوره اولجایتو یا صفویه! می‌دانند. در شرح حال وی دقت کن. او معاصر علامه حلی و در زمان سلطان محمد خدابنده بوده و به سلطانیه که سلطان یاد شده آن را بنیاد گذارده آمده، همانجا مرده و قبرش نیز در آنجا معروف است و من آن را زیارت کرده‌ام.<sup>۴۶</sup>

### مخالفت با تلاش سلطان خدابنده برای رواج تشیع

بسیاری از منابع سخن از مخالفت‌های گسترده با سیاست مذهبی خدابنده به میان آورده‌اند. این بطوطه پس از عبارتی که پیش از این نقل کردیم و ضمن آن به نقش علامه حلی در تشیع خدابنده تصریح کرده بود، می‌نویسد:

۴۴. تاریخ جدید یزد، ص ۷۹

۴۵. ما متن کامل تاریخ محمدی را در سلسله منشورات کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام (۱۳۷۸) به چاپ رسانده‌ایم.

۴۶. ریاض العلماء، ص ۳۰۸

سلطان مردم را بر آن داشت تا به مذهب رفض درآیند و در این باره به مردم عراقین - عراق عرب و عجم - فارس، آذربایجان، اصفهان، کرمان و خراسان نامه نوشته، رسولانی را فرستاد. اولین شهری که خبر به آن رسید، بغداد و شیراز و اصفهان بود. در بغداد مردمانی که در محله باب الازج [الارخ] زندگی می‌کردند و سنی بودند، با آن مخالفت کردند و روز جمعه، دوازده هزار مرد مسلح در مسجد جامع حاضر شدند. آنان تهدید کردند که اگر خطیب، ذره‌ای در خطبه معهود تغییر دهد، با او و سلطان و دیگر کسانی که تسلیم امر سلطان شده‌اند، نبرد خواهند کرد. به هر روی سلطان دستور داد تا نام خلفا و دیگر صحابه را از خطبه حذف کرده، تنها نام علی و کسانی مانند عمار که از وی پیروی کردند، در خطبه بیاورند. خطیب از تهدید مردم هراسید و همان خطبه پیشین را خواند. مردم شیراز و اصفهان نیز چنین کردند. رسولان خبر را به پادشاه فرستادند که قاضیان آنان را فراخواند و...<sup>۴۷</sup>

در منابع دیگر هم به مخالفت مردم اصفهان با این دستور سلطان اشاره شده است. به نوشته قاضی احمد قمی، سیاست خدابنده در نشر مذهب امامیه، «در بعضی شهرها پیش رفته، اهالی اصفهان به قدم ممانعت پیش آمده، قبول نمی‌کردند تا در شهور سنه عشر و سبعمانه، جمعی کثیر از لشکریان خود را بدانجا فرستاد که جماعت متمردان را تأدیب نماید و از آن جمله مولانا [نظام الدین] ابواسحاق که از سنیان متعصب بود گرفته نزد پادشاه آوردند. و در این اثنا پادشاه مرحوم فوت شده آن مدعا پیش نرفت.»<sup>۴۸</sup>

۴۷. رحله ابن بطوطه، ص ۲۰۵

۴۸. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۴



در نقل تاریخی دیگری چنین آمده: سلطان محمد خدابنده در شهور سنهٔ سبع و سبعمائه فرمان داد تا سکه و خطبه به اسامی دوازده امام - علیهم السلام - مزین بسازند. در بسیار جاها از جمله اصفهان از پیش نرفت و اهالی اصفهان قبول نمی‌کردند تا در سنهٔ عشر و سبعمائه، بیست هزار سوار خواست که بدانجا فرستد و متمرّدین را تأدیب کند. بعد از زحمت بسیار مقدم ایشان ملا ابواسحاق بود گرفته به اردوی آوردند. یک مرتبه سرسختی اصفهانیان تخفیف یافت، اما چنان که باید به راه نیامدند.<sup>۴۹</sup>

تردید نیست که خدابنده تا آخرین روزهای زندگی خود، بر عقاید مذهبی شیعی خود پای‌بند بوده است. ابن کثیر، سنی متعصب که با این سلطان شیعه مذهب برخورد متعصبانه‌ای دارد، می‌نویسد: وی همچنان بر این مذهب بود تا این که در این سال (۲۷ رمضان ۷۱۶) درگذشت.<sup>۵۰</sup>

نکتهٔ دیگری که نشان می‌دهد سلطان تا آخرین سالهای حیات خود بر عقاید شیعی خود پای‌بند بوده، مشارکت وی در قضایایی اختلاف میان حاکمان علوی مکه است که وی از دسته‌ای از آنان که عقاید شیعی امامی داشتند، حمایت می‌کرد. این رخدادها مربوط به سالهای ۷۱۵ و ۷۱۶ هجری است که ضمن آنها اشاره به سپاه اعزامی از سوی سلطان خدابنده به مکه نیز شده که البته کاری از پیش نبردند.<sup>۵۱</sup> در این زمینه،

۴۹. نسخه ۳۰۰۸ مرعشی، برگ ۶۱۲، رسالهٔ سیرالنبی صلی الله علیه و آله.

۵۰. و لم یزل علی هذا المذهب الفاسد [!] الی ان مات فی هذه السنة بنگرید: البدایة و النهایة، (بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۹۳) ج ۱۴، ص ۷۹. در برخی منابع درگذشت او در اول شوال دانسته شده است.

۵۱. غایة المرام فی اخبار البلد الحرام، ج ۲، ص ۶۳؛ اتحاف الوری، محمد بن محمد بن

ابن کثیر از اقدامات یکی از فرماندهان شیعی خدابنده با نام دلقندی یاد می‌کند که کوشش کرد تا تشیع را در بلاد حجاز نیز رواج دهد، اما با مرگ خدابنده این اقدامات متوقف شد.<sup>۵۲</sup> خانم اشمیتکه با اشاره به این رخداد نوشته است: این روایت به روشنی نشان می‌دهد که اولجایتو تا پایان عمر بر مذهب تشیع باقی بود.<sup>۵۳</sup>

در *وصاف الحضرة*، اشاره به صدور فرمانی از سلطان دارد که ضمن آن دستور داده شده است تا «در ممالک بسیطه اسامی خلفای راشدین در خطب جمعات و مجامع تذکیر و ختمات بر ترتیب واقع ایراد کنند».<sup>۵۴</sup> شبانکاره‌ای سنی (که کتابش را در سال ۷۳۳ نگاشته) ضمن شرحی از تلاش سید تاج الدین برای شیعه کردن سلطان، با کمال بی‌اعتنایی، شیعه شدن سلطان را تنها «دوسه روزی» می‌داند؛ و سپس می‌نویسد: «چون مذهبی محدث بود، اهالی بلاد از آن تمرد نمودند و قبول نکردند و در هر شهری غلوی کردند. بیم بود که فتنه بزرگ برخیزد.» پس از آن از تلاش رشیدالدین برای بازگردان شاه از مذهب تشیع سخن می‌گوید و حتی کشته شدن سید تاج الدین را به تحریک رشیدالدین از همین بابت می‌داند. سنی‌گری شبانکاره‌ای از این جمله آشکار است که بلافاصله پس از آن می‌نویسد: «او را [سید تاج الدین] را

فهد (تحقیق فیهم محمد شلتوت، مکه، جامعة ام القرى، ۱۴۰۴)، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابوالفداء، (مصر، المطبعة الحسينية المصرية)، ج ۴، صص ۸۰-۸۱ در این منابع اشاره شده است که هدف این سپاه یکی هم نبش قبر خلفا در مدینه از کنار پیامبر (ص) بود که نباید درست باشد.

۵۲. البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۸۰

۵۳. اندیشه‌های کلامی علامه حلی، (مشهد، بنیاد پژوهشهای تاریخی، ۱۳۷۸) ص ۴۲

۵۴. تاریخ و صاف الحضرة، (چاپ سنگی) ص ۶۱۶

به یاسا رسانید و همان مذهبِ راست که اهل سنت برآنند پیش گرفت.<sup>۵۵</sup> پیداست که این خبر جانبدارانه نوشته شده است. ابن حجر نیز به عنوان یک قول، اشاره به بازگشت او از تشیع دارد.<sup>۵۶</sup>

باید گفت، بحث تشیع خدابنده، اقدامی «دو سه روزی» نبوده است؛ همچنان که از حضور علامه تا سال ۷۱۳ در دربار الجایتو و نیز کتیبه‌های برجای مانده در سلطانیه و محراب مسجد جامع اصفهان و غیر آن، چنین به دست می‌آید که تشیع خدابنده عمیق بوده است. بخش‌هایی از رساله فواید نیز حکایت از عمق تشیع استدلالی خدابنده دارد.

آنچه محتمل می‌نماید آن است که سلطان از ترس بروز فتنه، و نیز فشار درباریان، سخت‌گیری برای رواج تشیع را کنار گذاشته و دستور داده است تا سنیان به همان روال پیشین خطبه بخوانند و کسی هم مجبور به پذیرش تشیع نباشد. نکته قابل توجه آن که در تمامی مدتی که سلطان بر رواج تشیع می‌کوشید، به دلیل ساختار مذهبی کشور و دربار، قاضی القضاات، همچنان نظام الدین شافعی بود.<sup>۵۷</sup>

یکی از مخالفان که تلاش کرد تا سلطان را از تشیع بازگرداند، سلطان ولد، پسر ملاجلال الدین رومی سنی بود. وی که خبر تشیع سلطان را همراه با دستور سلطان برای تغییر خطبه جمعه شنیده بود، تصمیم گرفت تا از قونیه به سلطانیه بیاید و سلطان را از تشیع بازدارد.

۵۵. مجمع الانساب، (به کوشش میرهاشم محدث، امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۲۷۱-۲۷۲

۵۶. الدرر الکامنه، (ابن حجر، بیروت، داراحیاء التراث العربی) ج ۳، ص ۳۷۹ «وکان فیما یقال قدر جمع عن الرفض و اظهر شعار اهل السنة». این پس از آن است که به نوشته وی «لعبت بعقله الامامیة فترفض و اسقط عن الخطبة فی بلاده ذکر الانمة الا علیا».

۵۷. تاریخ الجایتو، صص ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۷

وی حسام الدین چلبی را همراه تنی چند به سلطانیه فرستاد و به او گفت: «به اردوی خان برو و آن خربنده مسکین را دریاب.»

سلطان ولد که آخرین روزهای حیاتش را پشت سر می گذاشت، در بستر مرگ باز تأکید کرد: «خربنده خان را سهل مگیر». حسام الدین چلبی به سلطانیه آمد؛ اما وقتی رسید که خان درگذشته بود. از آنجایی که ورود چلبی به سلطانیه همزمان با شیوع خبر مرگ سلطان بود، مردم مرگ او را از معجزات خاندان مولوی پنداشتند و عوض سوگواری، مجلس سماع و جشن برپا کردند!<sup>۵۸</sup> همه اینها نشانگر آن است که سلطان تا آخرین لحظات حیات، مذهب تشیع را رها نکرده است.

مع الاسف، به رغم این شواهد، برخی از نویسندگان متأخر ایرانی، مانند دکتر زریاب خوبی،<sup>۵۹</sup> و خطیبی<sup>۶۰</sup> بازگشت سلطان را از مذهب تشیع تأیید کرده اند، در حالی که ادله موجود برای اثبات این نکته نارساست، چنان که اشمیتکه نیز می نویسد: شواهد تاریخی موجود چنین نظری را تأیید نمی کند.<sup>۶۱</sup>

### کتیبه های شیعی از روزگار الجایتو

دو کتیبه مهم از آثار تشیع الجایتو، یکی در محراب مسجد جامع

۵۸. مناقب العارفین، شمس الدین احمد، (تهران، ۱۳۶۲)، ج ۲، ص ۷۵۹

۵۹. وی در مقاله تعارضات مذهبی در دوره ایلخانان که در *La Parsia Nel Medioevo*, 1971 p. 466 آمده است. (به نقل از اندیشه های کلامی علامه حلی، ص ۴۱) و

نیز مقایسه کنید با: مسائل عصر ایلخانان، صص ۲۵۵ - ۲۵۸؛ دین و دولت در عهد

مغول، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱) ج ۲، ص ۶۰۸ - ۶۰۹

۶۰. مقاله «اولجایتو» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، (تهران، ۱۳۸۰) ج ۱۰، ص ۴۵۰

۶۱. اندیشه های کلامی علامه حلی، ص ۴۱

اصفهان و دیگری در پیربکران در نزدیکی اصفهان قرار دارد. در کتیبه محراب الجایتو که زیباترین کتیبه گچبری ایران به شمار می‌آید، و به سال ۷۱۰ هجری ساخته شده از جمله، این حدیث نبوی در باره امامت امامان اثنا عشر آمده است:

هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی: اولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و سندرکه یا جابر، فاذا لقیته فاقْرَءْهُ مِنِّي السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی و کنی حجة الله و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره علی يده مشارق الارض و مغاربها<sup>۶۲</sup>

در کتیبه بقعه پیربکران نیز که در روزگار الجایتو به سال ۷۱۲ بنا شده و گچبری آن شبیه به محراب الجایتو در مسجد جامع اصفهان است، صلوات کبیرا با این عبارات آمده است: اللهم صل علی محمد المصطفى و صل علی علی المرتضی، و صل علی فاطمة الزهراء، و صل علی خدیجة الكبرى، و صل علی حسن المجتبی، و صل علی حسین شهید کربلا، و صل علی زین العابدین، و صل علی محمد باقر، و صل علی جعفر صادق، و صل علی موسی کاظم، و صل علی محمد تقی، و صل علی علی نقی، و صل علی حسن العسكري، و صل علی محمد مهدی.<sup>۶۳</sup> همچنین از نشان‌های برجای مانده تشیع اولجایتو کتیبه علی ولی

۶۲. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، (لطف الله هنرفر، اصفهان، ۱۳۵۰)، ص ۱۲۰ (حدیث در

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۸۳ آمده است.)

۶۳. همان، ص ۲۵۷

الله است که هنوز بر روی گنبد سلطانیه موجود بوده و مربوط به سال ۷۱۰ هجری است.<sup>۶۴</sup> به علاوه در قسمت تحتانی گنبد سلطانیه با خطوط کوفی کلمات الله و محمد و علی آمده است. همین طور در بدنه منارها با ترکیبی از آجر و کاشی به شیوه معقلی نام الله و محمد و علی آمده است،<sup>۶۵</sup> که یک نمونه آن را روی جلد کتاب آورده‌ایم.



پشت سکه

سکه ضرب آمل در سال ۷۱۴ هجری. یک روی سکه، در میانه آن: لا اله الا الله الملك الحق المبين محمد رسول الله الصادق الوعد الامين على ولى الله امير المؤمنين. حاشیه آن صلوات کبیر با یاد از نام دوازده امام.

۶۴. مجله میراث فرهنگی، ش ۱، ص ۸

۶۵. جغرافیای تاریخی سلطانیه، ص ۶۳

نمونه‌هایی از سکه‌های ضرب سال ۷۰۹ و ۷۱۰ در اربل، اران، بصره، بغداد، ساوه، سلطانیه، اصفهان، شیراز و بسیاری از شهرهای دیگر ایران و عراق به نام سلطان محمد خدابنده موجود است که بر آنها نام دوازده امام (به صورت صلوات کبیر) و تعبیر **علی ولی الله آمده** است.<sup>۶۶</sup> یک نمونه نیز از سکه‌ای که در زمان وی در اسفراین ضرب شده، در حاشیه‌اش نام دوازده امام را دارد.<sup>۶۷</sup> سکه‌های دیگری نیز با نام دوازده امام از الجایتو برجای مانده است.<sup>۶۸</sup>

### تشیع اولجایتو به روایت خودش

بهترین شاهد بر تشیع استوار و عاقلانه و عالمانه سلطان محمد خدابنده، رساله کوچکی است که وی با عنوان **فوائد** از خود برجای گذاشته است. وی در این رساله، به تفصیل و با دقت تمام، شرحی از این تحول روحی و مذهبی خود به دست داده و اطلاعات با ارزشی را در این زمینه در اختیار ما گذاشته است. توجه به این عبارات، هرگونه حدس و گمانی را در باره تغییر رویه مذهبی او از میان می‌برد. همچنین این حدیث، علاقه این سلطان عاقل و فهیم را به حکمت قرآنی نشان می‌دهد و آشکار می‌سازد که وی خود اهل نظر و اندیشه در متون

۶۶. المسکوکات المكتشفة فی تل ابی صخیر فی الدورة، (مجله سومر، مجلد ۳۴) صص ۲۱۰-۲۲۰ نمونه‌های دیگری از این سکه‌ها را لین پول نیز شناسانده است. بنگرید:

Lane-Poole, S., *Coins of the Mongols, Catalogue of Oriental Coins in the British Museum, Bologna, 1987, vol. VI*

۶۷. سکه‌های ضرب اسفراین، (نامواره محمود افشار) ص ۲۶۳۴

۶۸. بنگرید به مقاله: سکه‌های شاهان اسلامی ایران، سید جمال ترابی طباطبائی، نشریه ش ۵ موزه آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۰، ص ۸۵-۸۷ سکه‌های ضرب دامغان، تبریز، بغداد و نیشابور.

اسلامی بوده و همزمان از عالمان و فقیهان و مفسران و واعظان بهره کافی می‌برده است.

این رساله، به تعبیر خود وی، مشتمل است بر «سخن‌های علمی که از حضرت آفریدگار جل جلاله به دل ما می‌رسد». اولجایتو دستور داده است این سخنان را بنویسند «تا اگر خدای تعالی خواهد کتابی بدستور شود که آن را همه جا بخوانند و فائده آن بگیرند و از ما یاد کنند و دعای خیر گویند».

تحمیدی رساله کاملاً رنگ تشیع دارد با این عبارات: *بسم الله الرحمن الرحيم رب وفق بحق وليك الرضا على بن موسى عليهما الصلاة والتسليم، الحمد لله رب العالمين ... والصلوة على محمد واله وذرياته و اتباعه الطيبين الطاهرين و جميع انبيائه المرسلين.*

بخش مهمی از این رساله مربوط به گرایش‌های مذهبی اولجایتو است. وی ابتدا از دین آباء و اجدادی خود یاد کرده، سپس از اسلام آوردن خود و در ادامه به تفصیل از دلیل شیعه شدن خود سخن گفته است. در واقع این رساله مشتمل بر چند مطلب یا فایده است که ارتباطی با یکدیگر ندارد. مهم‌ترین و مفصل‌ترین فایده آن همان بحث مربوط به دلایل حقانیت امیرمؤمنان علیه السلام و در واقع، ادله‌ای است که سبب شیعه شدن سلطان شده است. گفتنی است که قاضی نورالله شوشتری نیز جملاتی از فواید او آورده است.<sup>۶۹</sup> عباراتی از آن نیز در *نقائس الفنون*<sup>۷۰</sup> نیز آمده است.<sup>۷۱</sup>

۶۹. مجالس المؤمنین، (کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴) ج ۲، ص ۳۶۲

۷۰. نقائس الفنون، (تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۹ق) ج ۲، ص ۲۶۰

۷۱. آقای رحیم‌لو این نقلها را در آغاز رساله فواید (ص ۱۳۸ - ۱۳۹ آورده است. برخی از آن کلمات در رساله حاضر نیست و برخی نیز تفاوتی در جملات با عبارات موجود در



این رساله در سال ۱۳۵۲ به کوشش استاد دکتر یوسف رحیم‌لو در نشریه دانشکده ادبیات تبریز ش ۱۰۶، صص ۱۴۰ - ۱۵۱ به چاپ رسیده است. ما عینا همان متن ایشان را در اینجا به چاپ می‌رسانیم. ان شاءالله که ایشان در ثواب نشر این رساله با ارزش سهیم باشند.

---

فواید دارد. گفتنی است که صاحب نفائس الفنون خود معاصر با خدابنده بوده و حتی جمله‌ای از وی در باره فقر و مسکنت نقل کرده (نفائس ج ۲، ص ۲۵۹) که از خود سلطان شنیده و در فواید نبوده است.



## رسالة فوايد الجایتو

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۷۲</sup>

رَبِّ وَفَّقْ بِحَقِّ وَلِيِّكَ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى  
الظَّالِمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّاتِهِ وَأَتْبَاعِهِ  
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَجَمِيعِ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ.  
وَعَلَى عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَسَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ

و بعد چنین گوید پادشاه سعید (الجایتو خان خدا بنده سلطان محمد پادشاه) طاب ثراه و جعل الجنة مثواه که در کار پادشاهان سابق اندیشه کردم، دیدم که هر یک از ایشان که عمارت‌ها بیشتر کرده بود و خدای شناس و دین‌دار بود، نام او بر روی روزگار بیشتر مانده بود؛ چنانچه جمعی از ایشان بودند که تا ایام ما چهار هزار و پنج هزار سال از ایشان گذشته بود و هم چنان نام ایشان به بزرگی یاد می‌کردند و سخنان ایشان

---

۷۲. متن رساله عینا همان است که به کوشش آقای رحیم‌لو در مجله دانشکده ادبیات تبریز (ش ۱۰۶) به چاپ رسیده است. پاورقی‌های مختصر از ماست.

می‌گفتند و راه راست در دین و دنیا از ایشان می‌آموختند. چون این امر مشاهده کردیم بر خود واجب گردانیدیم که هر مالی که خدای تعالی به ما دهد بعد از خرج ضروری، در عمارت خرج کنیم تا بندگان از آن آسوده باشند و دعای ما گویند. و بعض دیگر از آن مال به مستحقان و درویشان دهیم تا ثواب آخرت نیز حاصل گردد و همچنین فرمودیم که تا سخن‌های علمی که از حضرت آفریدگار جلّ جلاله به دل ما می‌رسد، نویسند تا اگر خدای تعالی خواهد کتابی به دستور شود که آن راهمه جا بخوانند و فائده آن بگیرند و از ما یاد کنند و دعای خیر بگویند، امید به کرم خدای تعالی چنان است که توفیق ارزانی فرماید؛ چه هر آدم‌ای که هر روز و شب به آن باشد که چیزی خورد و شهوت راند و در بند آن نباشد که چیزی از علم بداند و خود را از جهل برهاند، آن کس در مرتبه حیوانات باشد؛ و آن کس که با دانایان و مردم نیکو نشیند و از سخن خدای تعالی بحث کند و احوال دنیا و آخرت خود به قانون عمل راست گرداند، در مرتبه فرشتگان باشد.

\* . \* . \*

فصل: بنابراین مقدمات، به تمامی اطراف ممالک فرستادیم و علمای عرب و عجم نزدیک خویشتن خواندیم. و ملازم گردانیدیم تا سخنان و احکام ما به موجب فرموده خدای تعالی باشد و مطابق شریعت انبیاء علیهم السلام تا روزی مولانا ناصرالدین واعظ این آیه

تفسیر می کرد: قوله تعالى «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»<sup>۷۳</sup> و می گفت که مراد از نعمت ظاهر آن است که جوی های آب روان و رودخانه ها باشد؛ و مراد از نعمت باطن کاریزها و چاههاست. ما را به خاطر رسید که مراد از نعمت ظاهر که کار ظاهر آدمی [بدان] تعلق دارد، اسباب مرادات دنیاست که حاصل می شود و مراد از نعمت باطن حقیقت و حکمت است که کار باطن آدمی، یعنی جان تعلق بدان دارد. و هم در آن مجلس تقریر کرده شد و تمام علما پسندیدند. دیگر این حدیث از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند الدنیا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ<sup>۷۴</sup> و همچنین [فرموده] است که الدنیا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛<sup>۷۵</sup> معنی حدیث اول آن است که دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است و معنی حدیث دوم آن است که دنیا کشتزار آخرت است.

این سؤال به خاطر آمد که اگر کشتزار است، زندان چگونه تواند بود و اگر زندان است کشتزار چگونه بود؛ و از علما می باید پرسید. دیگر با خود قرار داد و وصیت نمود که هر پادشاه که بنده را بنوازد و جامه خاص بدو پوشاند و مال و نعمت بسیار به او دهد و مملکت خود و ولایت ها نیکو بدو سپارد و او را بر رعیت خود حاکم گرداند، شرط آن باشد که چون این بنده را به این سعادت ها رسانید، او را به گناه های خرد نگیرد و دست او قوی دارد و این مرتب های<sup>۷۶</sup> بزرگ از او نستانند و این

۷۳. لقمان، ۲۰.

۷۴. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲.

۷۵. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۲۵؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۸۹.

۷۶. مرتب های یا مرتبه های.

بنده نیز اگر صاحب دولت باشد، پادشاه خود را دوست دارد و در ظاهر و باطن به او متفق باشد و یرلیغ‌های او را بشنود و ولایت‌ها و خرابی‌ها معمور گرداند و رعایا و بندگان او را آسوده دارد؛ و بداند که پادشاهان بندگان خاص خدای تعالی اند، می‌باید که در حضور و خلوت، شکر نعمت او گویند و او را از همه چیز عزیزتر و دوست‌تر دارند و ولایت‌ها که به امانت به ایشان سپرده‌اند، محافظت نمایند و پیوسته آرزو مند دیدار او باشند و همچنان که از بنده خود می‌جویند که صحبت با دوستان ایشان دارند و از دشمنان ایشان دور باشند، خود نیز می‌باید که صحبت با دوستان خدای تعالی دارد، یعنی دانایان و نیکوکاران و اهل صلاح؛ و دور باشد از مردم جاهل و فاسق و ظالم و ابلیس صفت

\* . \* . \*

**فصل:** بدان که بدگوی و فتنه‌انگیز کم‌زندگانی باشد؛ نه در دنیا نیکنام و نه در آخرت رستگار؛ و نیک‌گوی و صلاح‌انگیز در دنیا و آخرت رستگار دولت یاب. و اگر با خدای تعالی خلاف کند، خدای تعالی با او خلاف کند.

\* . \* . \*

[ چرا شیعه شدم؟ ]

فصل دیگر: من که سلطانم در اول مذهب و راه پدران داشتم. چون حق تعالی راهنمایی کرد، در دل من روشنایی ایمان پدید آمد. خدای تعالی را به یگانگی شناختم و او را به پاکی بدانستم و از شرك و کفر برون آمدم و معلوم من شد که پیغمبران او همه بر حق اند و هر چه حق فرمود، همه به خلق رسانیدند و نیز معلوم کردم که از همه پیغمبران پیغمبر آخرین محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - فاضل تر و بزرگتر بوده است و بدین او درآمد و شریعت او قبول کردم.

بعد از آن دیدم که هر کسی راهی و روشی و مذهبی گرفته اند؛ چنانچه تقریر کردند که هفتاد و دو فرقه اند و هر یکی می گفتند که مذهب حق من دارم. آخر کار آنچه بیشتر اهل ممالک ما بودند گفتند که بهترین مذهب ها چهار است [ مذهب ] شافعی و ابوحنیفه و مالکی و حنبلی. چون ازین چهار پرسیدم که کدام بهتر است؛ بیشتر گفتند ابوحنیفه که استادتر و مذهب او بهتر است. آن مذهب اختیار کردم. بعد از چند سال قاضیان مذهب شافعی بیامدند و تقریر کردند که در مذهب ابوحنیفه بچه سگ حلالست و مذهب ما بهتر است. قاضیان مذهب ابوحنیفه مسلم نداشتند. میان ایشان نزاع افتاد و یکدیگر را عیب ها بیرون آوردند. حنفی مذهب ان گفتند در مذهب شما دختر برادر که از زنا بوجود آمده باشد، بزنی خواستن رواست و ازین بدتر چه باشد؟ شافعی مذهب ان گفتند که در مذهب شما با مادر خود جمع شدن جایز است؛ به این طریق که اگر کسی به راه حج رود و شهوت بر وی غلبه کند

و مادر با او باشد، پاره‌ای حریر بر خود پیچد و نزدیک وی رود، روا باشد.

چون این صورت‌ها مشاهده شد، به تحقیق آن مشغول شدم که این خلاف‌ها از کجا پیدا شده است. جمعی از دوستان خانان پیغمبر - صلی الله علیه و اله - بودند و [چنین] تقریر کردند:

از آنجا که بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و اله - سخن امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب - علیه الصلوٰة و السلام - نشنودند که از همه عالم تر و کامل تر و به پیغمبر نزدیک تر بود، دانستم که این سخن راست خواهد بود و درین سخن نیک تأمل کردم و دانشمندان اهل بیت و سادات را حاضر کردم و به تحقیق این سخن مشغول شدم تا خدای تعالی به واسطه سخن ایشان راه حق پیش ما روشن گردانید که در اسلام مذهب حق این است که اهل البیت پیغمبر - صلی الله علیه و اله - داشته‌اند.

و بعد از آن در این مسأله شروع کردم که بعد از پیغمبر خلافت به که می‌رسد و بجای پیغمبر که نزدیک تر بود که بنشیند؟

اهل سنت تقریر کردند که ابوبکر. گفتم: به چه دلیل؟ گفتند که صحابه پیغمبر بود و به سال از همه بزرگ تر و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مدح ایشان بسیار می‌فرمود. ما را جوابی لطیف بخاطر رسید که با امرا و حاضران گفتیم که در زمان پدران ما امیران بودند که از ما به سال بزرگ تر بودند و نزدیک پدر ما می‌نشستند و پدر ما همه را تعریف و مدح می‌فرمود. بعد از آن که پدر بزرگ ما از دنیا رفت، اگر آن امیران [بزرگ] دعوی کردند که پادشاهی به ما می‌رسد و به زور ستاندی، روا بودی؟ همه اتفاق کردند که روانبودی و ظلم بودی. پس



به تحقیق دانستیم که با وجود امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام که از همه عالم تر و کامل تر و پسر عم و داماد پیغمبر -صلی الله علیهما و الهما و سلم- بود و فرزندان بزرگ از دختر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم داشت روا نبود که دیگری بجای او نشیند و خلافت حق او بود و بر تمامی امت واجب و لازم بود که فرمان او برند و آنچه فرماید پیروی آن نمایند و به یقین دانستیم که هر که مذهب اهل بیت علیهم الصلوة و السلام اختیار کند ناجی و رستگار باشد. بدین سبب ما اهل بیت<sup>۷۷</sup> را تربیت کردیم و ایشان را بعد از آن که از دست ظالمان سر برون نمی توانستند آورد سرفراز گردانیدیم و هر چه مناصب شرعی بود، حکم کردیم که هر علوی که دانشمند بود در شهر خود حاکم آنها او باشد.

فصل: بعد از آن پرسیدم از علما و دانشمندان که، از کلام الله و احادیث، هیچ چیزی هست که دلالت بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام کند و الزام اهل سنت به آن توان داد. جواب دادند که بسیار. از جمله قوله تعالی: **أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُم رَاكِعُونَ**،<sup>۷۸</sup> یعنی این است و جز این نیست ولی شما [خداست و رسول اوست و] آنکس که نماز گزارد و در حال رکوع، صدقه دهد. و این آیه بعد از آن نازل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام در نماز انگشتی به سایل داد و به اتفاق همه این امر مخصوص آن حضرت است، صلوات الله علیه.

۷۷. مقصود سادات است.

۷۸. مانده، ۵۵.

فصل دیگر: نقل کردند که چون پیغمبر -صلی الله علیه و اله و سلم- از حجة الوداع بازگشت، به موضعی رسید که آن را غدیر خم می گویند. جبرئیل -علیه السلام- فرود آمد و این آیه آورد، قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**<sup>۷۹</sup> و سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل علیه السلام پیشتر آیه **أَنَا وَلِيُّكُمْ** الله آورده بود در باب ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علی -صلوات الله و سلامه علیه- و حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- جهت خوف از بعضی آن را اظهار نمی فرمود. خدای تعالی درین محل از آن خبر داد که، برسان امامت امیرالمؤمنین علی را -علیه الصلوة و السلام- و اداکن که اگر نرسانی آنچه به تو نازل شده است از خدای تعالی، یعنی آیه **أَنَا وَلِيُّكُمْ** الله پس تبلیغ و ادای رسالت نکرده باشی و مترس که خدای تعالی عاصم و نگه دار تست و نگاه دارد ترا از ضرر و شر همه ظالمان. پس رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم آنجا فرود آمد و تمام صحابه حاضر شدند و از جهاز شتران منبری ساختند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن منبر شد و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ**، یعنی ای مردمان! نیستم من اولی تر به شما از نفس های شما و صاحب تصرف در امورات شما؟ تمامی گفتند: بلی یا رسول الله. یعنی هستی اولی تر. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام گرفت و فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادِ مِنَ عَادَاهُ وَ انصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَ اخذُلْ مِنْ خَذَلِهِ**، یعنی هر که من به وی اولی ترم و ولی و یم، این علی به وی

اولی تر است و ولیّ و امام و صاحب تصرّف وی است. بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد و یاری ده هر که علی را یاری دهد و فروگذار هر که علی را فرود گذارد. پس تمامی خلائق تهنیت و مبارکی امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام گفتند و اول کسی که مبارکی گفت، عمر بود و گفت: **بِخِ بَخِ يَا اَبَا الْحَسَنِ، صِرْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ،** یعنی خوش و گوارنده باد ترا ای ابراهیم الحسن، گشتی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه.<sup>۸۰</sup>

**فصل دیگر:** چند حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نقل کردند. **أَوَّلُ** آن که فرمود: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِيبٍ فِيهَا نَجْحِي وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.**<sup>۸۱</sup> یعنی مثل و داستان اهل بیت من، مثل و داستان کشتی نوح است، همچنان که هر که در کشتی نوح نشست نجات یافت و غرق نشد و هر که تخلف کرد و نشست غرق شد و هلاک گردید، همچنین هر که دست در دامن اهل بیت من زُند و به طریق و مذهب ایشان رَوَد نجات یابد و از عذاب آخرت ایمن گردد و رستگار باشد و هر که تخلف ورزد و متابعت مذهب اهل البیت نکند، هالک و زیانکار باشد و به عذاب آخرت گرفتار گردد.

**و حدیث دوم فرموده: سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً**

۸۰. حدیث غدیر مشهورتر از آن است که در اینجا مأخذی برای آن یاد کنیم. برای نمونه، علامه امینی، مجلد نخست الغدیر را به یاد از منابع حدیث غدیر و روایان آن از صحابه و تابعین و علما و مؤلفان اختصاص داده‌اند.

۸۱. منابع حدیث سفینه را بنگرید در: خلاصة عقبات الانوار، ج ۱، صص ۲۳-۲۱۶.

واحدة منها ناجية و الباقية هالكة،<sup>۸۲</sup> یعنی زود باشد که امت من به هفتاد و سه گروه شوند، یکی از ایشان ناجی و رستگار و دیگران همه هالك و زیان کار.

حدیث سیم فرموده: اَنی تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَصْلُوا: کتاب الله و عترتی اهل بیته،<sup>۸۳</sup> یعنی به درستی که من گذاشتم در میان شما چیزی را که اگر بگیری آن را هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من [صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم اجمعین].

حدیث چهارم فرموده: لا یزالُ الاسلام عزیز الی اثنی عشر خلیفة، کلُّهم من قریش؛<sup>۸۴</sup> یعنی همیشه باشد اسلام عزیز تا دوازده خلیفه از قریش باشند.

دیگر بیان کردند که حضرت امیر المؤمنین - علیه الصلوة و السلام - به اتفاق اهل اسلام معصوم بود و دیگران معصوم نبودند به اتفاق همه.

چون این دلایل و سندها بر ما ظاهر شد به یقین دانستیم که گروه ناجیه، یعنی رستگاران گروهی اند که مذهب اهل بیت اختیار کرده اند.

بعد از آن پرسیدم که اهل بیت علیهم السلام کیانند؟ گفتند: حضرت امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی تقی و حسن العسکری و محمد مهدی صلوات الله و سلامه علیهم

۸۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۴۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۵۷

۸۳. در باره سند و دلالت آن بنگرید: نفعات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار، ج ۱، حدیث ثقلین.

۸۴. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۶ (از منابع مختلف) و نیز بنگرید: منتخب الاثر، لطف الله صافی؛ در آنجا فصلی خاص به این حدیث اختصاص داده شده است.

اجمعین که به همین ترتیب بعد از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام کلّ واحد امام و معصوم بوده‌اند و دلیل بر این هم کلام پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اینی هذا امام ابن امام اخو امام ابوائمة التسعة تاسعهم قائمهم،<sup>۸۵</sup> یعنی این پسر من امام حسین، امام است و پسر امام است و برادر امام و پدر نه امام است که نهام ایشان قائم ایشان است.

فصل: همچنین شبی در خواب دیدم که امیر المؤمنین علیّ - علیه الصلوة والسلام - بر درختی بود به غایت بلند و من آنجا بودم. اشارت فرمود که بر بالای این درخت بیا. بر بالای درخت رفتم. مرا بنواخت و فرمود که، در زیر نگاه کن! من نگاه کردم، سه تن را دیدم: یکی ازّه و یکی تیشه و یکی تبری در دست داشتند. فرمود که اینها می‌خواهند این درخت را بیندازند. برو و هر سه را بکش. من فرو آمدم و فرمان بجای آوردم. چون بیدار شدم غرق غرق بودم و یقین دانستم که مراد از سه تن که بود و نیز دانستم که تقویت این مذهب به دست من خواهد شد؛ ان شاء الله تعالی.

و شبی دیگر در خواب دیدم که شخصی از مشرق و یکی از مغرب با هم کشتی می‌گرفتند. دیدم که شخص مشرقی مغربی را از زمین جدا کرد و بر بالای دوش آورد و بر زمین زد. پرسیدم که این مشرقی چه کس است؟ گفتند: امیر المؤمنین علیّ است - علیه الصلوة والسلام - و مغربی عمر است. بیدار شدم و دانستم که حال چیست و یقین ما شد که مذهب

۸۵. تقریب المعارف، (ابوالصلاح حلبی) ص ۱۲۵؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۱، ۳۵۹.

شیعه بر دیگر مذاهب غالب است و در آن شکی و شبهه‌ای نیست؛ دانسته و تحقیق و یقین این مذهب اختیار کردم تا ناجی و رستگار باشم و دیگر مذاهب گذاشتم تا هالك و زیان‌کار نباشم.

اکنون اهل اسلام نیکو اندیشه نمایند که مرا امروز سلطنت ممالک و شوکتی است از آب آمویه تا به مصر و شام و از خویشان و فرزندان امیرالمؤمنین علیّ علیه الصلوة و السلام نیستم که برای ایشان دروغی بگویم تا مردم مرا بزرگ دانند و نیز به لشکر احتیاج ندارم که به این سبب شیعه یا سادات مدد من باشند. محتاج نیستم که علویان یا شیعه چیزی به من دهند؛ هر سال چندین هزار تومان به محبت امیرالمؤمنین علیّ علیه الصلوة و السلام به سادات می‌دهم. هر که عاقل باشد یقین داند که در این امر نظر ما در آن است که مردم مذهب حق اختیار کنند و از راه کج باز به راه راست آیند و دست در دامن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علیهم زنند و ایشان را حق دانند و دیگران را باطل و ما را از این جهت ثواب حاصل گردد و هر که نیکبخت باشد قبول کند و هر که نخواهد بر وی حُکمی و زوری نیست.

اما خطبه و سکه که حق من است و می‌باید که به نام من باشد، می‌فرمایم که نام مبارک امیرالمؤمنین علیّ علیه الصلوة و السلام و فرزندان آن حضرت که ائمه معصومین اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر نام من مقدّم دانند که هر که نویسد ثواب یابد و هر که با خود دارد، بیاساید.

فصل: همه مردم جامه‌ای خواهند که کهن نشود. آن جامه نام نیک است. و آرایشی طلبند که بر مرد و زن نیک آید و آن راستی است. و بزرگی خواهند که هر که بدان رسد، هرگز خورد نشود، آن بزرگی خلق خوش است از برای آن که مردم، خوشخوی را همه جای بزرگ دارند و بدخلق را وقتی نهند. چیزی هست که همه رویست، یعنی سخن و چیز دیگر هست که آن را روی نیست، یعنی ظلم. فرزند دشمن است و لیکن در دل آدمی از همه چیز عزیزتر و گرامی‌تر است.

\* . \* . \*

فصل: دوست تو نباشد آن کس که هرچه تو گویی گوید که راست می‌گویی. دوست آن باشد که با تو راست گوید. دوست عیب‌گوی باشد و دشمن عیب‌جوی.

عاقل‌ترین مردم آن کس باشد که بر شهوت و خشم خود غالب باشد.

عالم‌ترین مردم آن کس باشد که علم او را از زنا باز دارد. شهوت شرابی خوش است و لیکن هر که بسیار خورد زود هلاک شود.

حسد آتشی است که افروزنده آن زنده نماند. علم توانگری است که خداوند آن، به هر حال غریب و درویش نشود.

جهل درویشی است که خداوند آن هرچند که مال دارد درویش بود  
و در شهر خود غریب باشد.

ابلهی بیماری ای است که طبیبان استاد آن را علاج نتوانند کرد.

صبر در کارها شریتی تلخ است، اما در آخر شیرین.

شتاب زدگی در اول شیرین است و در آخر تلخ.

عشق و بلا زحمتی است که مردم از آن نگریزند و در آن آویزند.

مرد دانا آن باشد که از دنیا توشه‌ای بهر آخرت بر دارد.

پادشاه به استحقاق آن باشد که آزاد مردان را به نیکویی بنده خود

تواند کرد و بندگان را آزادی تواند بخشید.

و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب فی کل باب و الصلوة و

السلام علی أفضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب و آله و عترته و

اصحابه خیار کل عتره و اصحاب. تمت و آلاء ربنا عمت.

و كان ذلك فی اوائل ليلة الاربعاء ثانی عشر من شهر رجب سنة سبع

و ثمانین و تسعمائة الهجرية علی مشرفها و آله شرایف الصلوة و

السلام و التحية.

قوبل بالمنتقول عنه فی ليلة الاربعاء ۲۲ شهر شعبان المعظم سنة ۹۸۷

بتوفیق الله تعالی و تقدس.